سالخوردگی ازنظر پزشکی واجتماعی

مجله علمی نظام پزشکی
سال دوم ، شماره ۶، صفحه۳۸۳، ۱۳۵۱

دکتر مهدی آذر*

موجودات زنده‌ازهمان بدوتولید عرصهٔ تحول‌های مستمری‌هستند که بتدریج سبب پیدا شدن تغییرات زیاد در وجود آنها میشوند ونتیجه آن تغییرات پیشرفت وترقی ساختمان اندام وشکل آنها ورسیدن بحد رشد وکمال نوع است. این تحول‌ها پس‌از رسیدن بحد رشد و کمال هم ادامه می‌یابنـد اما متأسفانه دیگر حاصل آن‌ها رشد وترقی‌وپیشرفت نیست بلکه پس‌ازمدت کوتاهی‌موجب پس‌رفت وکاهش وانحطاط روزافزون میشوند تاآنجاکه بموقوف شدن تمام فعالیتهای حیاتی یعنی مرگ منتهی گردند(۱)

محققین معتقدندکه تحول نزولی یاانحطاطی درانسان سالم‌پس‌از شصت‌تاشصت وپنج سالگی‌شروع میشود(۲). این‌عقیده عمومی است اما موارد بسیاری‌هم دیده میشودکه درآنها آثار وعلایم انحطاط قبل از پنجاه سالگی شروع بخودنمایی می کنند.

باین‌ترتیب انسان درطول عمرخود رویهمرفته سه مرحلهٔ تحولی مشخص‌طی می کند: مرحلهٔ رشد ونمو(دوران کودکی‌ونوجوانی) مرحلهٔ توقف(انتهای‌جوانی) ومرحلهٔ کاهش‌وانحطاط.این‌مرحله تحول‌کاهنده‌است‌که پیری نام دارد و قاعدتاً یك شخص‌سالم اگر درضمن مرحله‌های اول و دوم (یعنی‌کودکی وجوانی وکهولت) در اثر بیماریها وحوادث و اتفاقات دیگری ازبین نرود به‌پیری میرسد و پیرمیشود.

افراد پیر درعصری ودر میان تمام اقوام و ملل بوده‌اند و هم از زمانهای بسیار قدیم دانشمندان و فلاسفه و اطباء متوجه کیفیات وحالات مخصوص پیری بوده ودر پیرامون آن بحثهـای زیاد و گوناگون پیش‌آورده‌اند. درعصر ما بواسطهٔ پیشرفت و بسط طب و بهداشت وکشف شدن طرق پیشگیری عدهٔ از بیماریهای کودك وجوان‌کش و بدست‌آمدن درمانهای مؤثر و معمول شدن تدابیر بهبودبخش دیگر و افزایش اطلاعات در باب احتیاجات مزاجی افراد بشر درسنین مختلف عمر و مخصوصاً جلوگیری از انتشار ناگهـانی اپیدمیهای عالمگیر که سابقاً زیـاد اتفاق می‌افتادند

۱ــ ابن‌سینا برای انسان ۴ مرحله سنی قائل بوده‌است : ۱ــ سن نمو یا رشد (تا سی‌سالگی) ۲ــ سن توقف یعنی سنی‌که درضمن آن دیگر نموی نیست (بعقیدهٔ ابن‌سینا سن شباب تا ۳۵ یا ۴۰ سالگی) ۳ــ سن انحطاط با برقرار بودن قوا (سن کهولت‌تا۶۰سالگی) ۴ــ سن انحطاط همراه باضعف وتحلیل رفترقوا (سن پیری تا آخرعمر) (نقل از: الفصل‌الثالث من‌المعلیم‌الاول من‌الجزء الاول،ص۱۱فی‌امزجةالاسنان‌والاجناس ــقانون چاپ‌بولاق)این‌مطلب بااختلافی درسن‌ها درالاغراض‌الطبیه سید اسماعیل جرجانی چنین بیان شده است :

باب دوازدهم ازگفتار اول اندرمزاج سالهای عمر مردم و احوال آن

«مردم را ازروز نخست‌که ولادت باشد تا پانزده سال اندرحال پروردن وبالیدن باشد و این مدت را روزگر کودکی‌گویند و پس ازپانزده سال تا مدت سی‌سال» «اندرحال جوانی باشد و ازاینجا از پروردن وبالیدن فرو ایستد بتمامی وپس ازآن تا سی وپنجسال وبعضی تاچهل سال جوانی بماند وبعد ازآن تا شصت سال» «کهل باشد وپس‌ازشصت سال پیری باشد .» جرجانی بعد از این بیان چنین نوشته است«وبایددانست‌که نقصان‌حرارت پس‌ازچهل سالگی ضرورت است از بهر» «آنکه مادهٔ حرارت رطوبت است خاصه رطوبت اصلی مادرزادی چنانکه مایهٔ فروغ چراغ روغن است . . . پس همچنین بسبب آنکه رطوبت اصلی را لختی هوا» «می‌ستاند ولختی گرمی‌اصلی خرج‌می‌کند ولختی‌بحرکتها و ریاضتها وکارهاکه مردم‌می‌کنند می‌گذارد وخرمیشود ولختی بشادیها تحلیل می‌پذیرد و این خرجها» «پیوسته می‌باشد و ازغذاها بدل این خرجها بتمامی بجـا نیاید ازبهر آنکه هرچند روزگار برمی‌آید هضم‌کمتر می‌شود و چون هضم‌کمتر باشد بدل آنچه خرج» «شده باشد حاصل نشود و بجایگـا بازنرسد . . . وبدین سبب واجب است‌که تن مردم همیشه باقی نباشد واین را طبیبان مرگ طبیعی‌گویند والله اعلم‌بالصواب»
الاغراض‌الطبیه و المباحث العلائیه ــ انتشارات بنیـاد فرهنگ ایران

۲ــ 65 ans, est l'age marquante comme il est Communément admis, le début de la vieillesse.
Revue Médicale de la Suisse Romande Tome 91 P. 615 No. 9 Septembre 1971.

وبالخصوص پیران‌را طعمهٔ هلاك می‌ساختند ازمرگ ومیرانسانها چه‌کودك وچه برنا و سالخورده بسیارکاسته شده است و درنتیجه میزان عمر متوسط بشر بالا رفته است و مرتباً عدهٔ مردمان وافراد مسن زیاد میشود وشمارهٔ پیران نسبت بسایرافراد جامعه افزایش‌می‌یابد (بخصوص‌که درضمن‌جنگها‌که هنوزبرای موقوف شدن‌آنها تدبیری اندیشیده نشده‌است عموماً جوانهاتلف میشوند) وبسیاری ازآنان هم‌عمردراز می‌یابند وخیلی پیرمیگردند. باین جهت موضوع پیری وپیرها از لحاظ اجتماعی و اقتصادی‌کسب اهمیت بیشتری‌کرده است. اماهنوز چگونگی و علت باطنی تمام تغییراتی‌که در اثرعمر دراز در وجود انسان حاصل میشوند واو را به‌پیری می‌کشانند چنانکه بایدکشف ومطالعه نشده‌است‌وامید وامکان این‌هست‌که باکوشش‌وسعی‌مستمری‌که اطباوزیست‌شناسان وفیزیولوژی‌دانان بکارمی‌برند اطلاعات انسان درباب چگونگی پیری‌وشاید تااندازه‌ای‌هم‌طرق‌جلوگیری یالااقل‌بتأخیرانداختن آن (چنانکه‌تابحال‌تاحدی‌انداخته شده‌است) بیشتروکاملتر بشود.

بعضی از مصنفین اروپایی برای اجتناب از ذکر اصطلاح پیری (که شاید بنظر آنها خوش‌آیند نیست) دوران پیری را عمرسوم یاسن‌سوم می‌نامند (ومامرحلهٔ سوم عمراصطلاح می‌کنیم). اعتقاد عموم‌برآن است‌که انسان دراین‌مرحله اززندگانی (یعنی‌مرحلهٔ سوم عمر) دیگرآمادگی وتوانائی‌فکری وجسمی‌کافی‌برای‌انجام دادن‌همه‌کاری ندارد ونمیتواند بارسنگین‌خدمات‌اجتماعی‌واداری و مسئولیت آنها را تحمل‌کند ومصلحت می‌دانندکه‌کسیکه باین مرحله‌واردمی‌شود ازکارمعاف گردد وبعبارت‌دیگر بازنشسته‌شود.

موضوع‌بازنشستگی که درایران نیزاز زمانی‌که قوانین‌استخدامی تدوین‌شده است معمول گردیده است، گواینکه درهمه‌جا ظاهراً بآسانی وبی‌دغدغه عملی‌میشود، درعین حال یکی از مسائل مهم وشایان توجه ودقت می‌باشد یکی بجهت آنکه این‌کار بالاخره منتهی به‌پیدایش وتشکیل یافتن دو طبقه متمایز از هم یعنی طبقهٔ کارکنان وسرکاران وطبقهٔ ازکارمعاف شدگان درجامعه میشودکه بعاقبتش باید اندیشید ـ راه حل‌هایی هم که در بعضی از موارد دربارهٔ بعضی ازاصناف بازنشستگان اندیشیده شده است‌نمیتوانند عمومیت داشته باشند وهمیشه هم عملی نخواهند بود ودیگر آنکه بواسطهٔ روزافزونی حوایج وهزینهٔ زندگانی وعدم‌کفایت حقوق بازنشستگی کسانیکه درسالهای پیشین‌بازنشسته‌شده‌اند، صندوقهای بازنشستگی مجبور میشوندکه برحقوقهای بازنشستگی بیفزایند یعنی بیشتر از آنچه محل دارند بپردازند و دولتها و مؤسسات مربوط دیگر هم باید در فکر این افزایش و پیش‌بینی کسریهای صندوقهای بازنشستگی‌باشند وبرای‌تأمین محل تدابیری‌بیندیشند وکاری بکنند زیرا درغیر اینصورت برشدت اختلافات طبقاتی وناراحتیهای جامعه ازاین جهت هم خواهد افزود.

نکتهٔ قابل‌توجه دیگر آنکه حدسن بازنشستگی هم درتمام موارد مبتنی‌برقواعد ودلایل‌فیزیولوژیایی وزیستی(یابیولوژیایی) ثابتی نیست وفقط یك برآورد وقرار دادی است وحقیقت مطلب نیزاین است‌که پیری و حدود مراحل مختلف عمر آنقدرها هم مربوط بسن وسال نیست وعلاوه برگذشت سال وماه عوامل و علل متعدد دیگری هم هستندکه در وجود ومزاج انسان تأثیر می‌کنند ودر فرسودگی‌وپیرشدن اودخالت دارند ازقبیل وضع‌محیط زندگانی واقلیم‌وکار وحوادث واتفاقات وعادات وآلودگیها ومسئولیتها و گرفتاریهای گوناگون وبالاخره آزهاونیازهاکه‌درطول‌زندگانی هرانسانی پیش‌می‌آیند و هرکدام بنوعی بمزاج اوصدمه می‌زنند همچنین سوابق خانوادگی واستعدادهای ارثی هم در روی مزاج وحال انسان اثربسیار نافذ وثابت دارند.

درمیان عوامل‌پیرکن مسمومیتها وبیماریها ومخصوصاً بیماریهای عفونی و واکنشهایی‌که این بیماریها و درمانهای آنها در وجود ماتولید می‌کنند از همه بیشتر جسم وجان مارا می‌فرسایند. من درسال۱۳۲۴ درمقدمهٔ کتاب بیماریهای عفونیم نوشته‌ام: «همچنین پیری ودردهای بی‌درمان آن تمام‌کار سال وماه نیست واگر مدد عفونتهای پی‌درپی وگوناگون واحتراز ناپذیر دوران حیات نبود(که درآن دوران جنگ جهانی دوم و سالهای بلافاصله بعد از آن خیلی زیاد بودند) گردش روزگار آنقدرها وجود مارا نمی‌فرسود و دفتر عمر ماحاوی اینهمه حکایت رنج والم نبود و خزان زندگانیمان صورت دیگری داشت ـ بسا اشخاص‌که در اثر بیماریهاوصدمات مختلف درجوانی‌پیرمیشوند همچنین‌بسیارند کسانیکه باوجود سن وسال زیاد سرحال و سالمند و در نشاط وفعالیتشان نقص‌مهمی مشاهده نمیگردد. یکی ازجراحان بزرگ فرانسه (گویاهارتمان) می‌گفته است‌که جوانی وسلامتی انسان بسته بسلامتی وتازگی شرایینش می‌باشد وهرقدر شرایین زودتر وبیشتر آسیب ببینند انسان زودتر پیر وشکسته وناتوان میشود. در دوران تیفوس اگزانتمی عالمگیر وپرکشتار سالهای ۱۳۲۱ و۱۳۲۲ اتفاق افتادکه من دربخش پزشکی بیمارستان فارابی زن جوانی (بیست ودوسه ساله) راکه معتاد بشرب افیون هم‌بود و بواسطهٔ تیفوس درگذشته بود ،کالبدگشائی (اتوپسی) کردم سفتی (تصلب) شریانهای این زن وضایعات آترمی آنها باوجود کمی سن‌بقدری بودکه نزد اشخاص شصت وهفتاد ساله هم‌کم‌دیده میشودبعبارت دیگرشرایین این‌زن وضایعات اترمی آنها باوجود کمی سنش دراثر بیماری وافراط درافیون پرآسیب‌تر وخرابتر ازآن‌پیران سالخورده‌بود. همچنین‌گاهی درراديوگرافیهای‌قلب وائورت یاشریان بطنی پنجاه ساله‌ها قطعات آهکی شده‌ای دیده میشودکه درپیران هفتاد وهشتاد ساله هم‌نظیرآنهاکم است.

نویسندگان و شعراکه عموماً مردمان خوش فکری هستند درهر عصری ملتفت تأثیر حوادث و اتفاقات در زودتر پیرشدن انسان بوده‌اند و بآن تصریح کرده‌اند . از اولین‌کسانیکه من درکتب

تاریخ‌وادب دیده‌ام که این‌مطلب ازقول‌اوذکرشده‌است ابوالطفیل عـامربن وائلة الکنانی اللیثی است و او آخرین کسی بود که پیغمبراکرم را دیده بود وگفته است:

وماشاب رأسی عن سنین تتابعت　　علی ولکن‌شیبتنی الوقایع (۱)

این مضمون‌را حافظ شیرین‌سخن باعبارت شاعرانه‌تر وخوشتری سروده است آنجاکه میگوید:

من پیرسال و ماه نیم یاربی‌وفاست

برمن‌چوعمرمی گذرد پیرازآن شدم (۲)

باری اثر طول عمر تنهـا تغییر وضع اندام و قیافه نیست بلکه خلق‌وخوی‌ورفتاروکردارانسان هم، درنتیجه‌عمردرازوتجربه‌هایی که درضمن حوادث واتفاقات وافتادنهاوبرخاستنهاطبعاً حاصلش میشود، تغییرات زیاده راه می‌یابد.

سالخوردگان دنیارا بچشم دیگر می‌بینند و بواسطهٔ عبرتهایی که درطول عمرگرفته‌اند دراداره‌کردن امور وبرخورد باپیش‌آمدها روش و واکنش خاصی دارندکه با آنچه معمول جوانهاست فرق دارد. آنان بسنن‌وعقاید وآدابی‌که باآنها خوگرفته‌اند‌دلبستگی بیشتری نشان می‌دهند وقبول دگرگونیها وتن دردادن بتازگیها که‌لازمهٔ گشتنهاوپیشرفتهای تمدن وآمیزش روزافرون‌ملل واقوام مختلف بایکدیگراست درنظرآنها بسیار دشواراست وبقول‌بعضی جوانها دچار جمودفکر وتصور می‌شوند.

درروزگاران پیشین پیران درنظر مردم منزلتی پیش ازآنچه در عصرما دارند داشتند و نظر و فرمانشان نزد جوانترها محترمتر و رواتربود ولی جوانان عصرما آن تحمل جوانـان روزگاران قدیم‌را ندارند و استقلال طلب‌تر ازآنان می‌باشند وخیلی زودهم بفکراستقلال می‌افتند. ازطرف دیگر انشعاب بی‌حدوحصر علوم و پیداشدن تخصص‌های گوناگون درهرشعبه ازعلوم ورواج اقسام صنایع‌ومشاغل وفنونی‌که درآنها نرم دستی وزورسرپنجه وسرعت واکنش‌وچالاکی‌جوانی‌بیشترازمتانت واحتیاط‌کاری‌وآموختگی‌های پیری بدرد میخورد سبب شده است‌که اختلاف پیروجوان‌در هرموضوعی پیش‌آید و بنسبتی‌که عدهٔ پیران در جـامعه افزایش می‌یابد اختلاف سلیقه‌ها وهواها بیشتر وآشکارترمی گرددتاآنجا که صورت جدال را پیدا می‌کند. یك جدال غیر قابل اجتناب وپایان ناپذیرکه درمواردی هم طبیعی وناخودآگاهانه وبدون تعمداست و بایدگفت‌که دربسیاری ازموضوعها هم حق باجوانان است زیراکه فعلااکثریت وتهاجم وغلبه باآنهاست.

از نمونه‌های این جدالها اختلاف نظروبحثهای مکرر وطولانی است‌که دراین اواخر بین پیران وجوانان وطرفداران هریك از آنها برسرموسیقی وآوازوشعرسنتی قدیم اشعار بی‌وزن وقافیه‌نو درگرفته است . درست است‌که ظاهراً جدال برسرشعر وعروض وقـافیه والحان است ولی واقعاً و باطناً موضوع آن بسیاری از شئون اجتماعی‌است‌که جسته‌گریخته ازخلال نوشته‌ها وگفته‌های طرفین برمی‌آید.

یك امر دیگری‌که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی‌کمال اهمیت را دارد ومشکل بزرگی‌پیش‌آورده است وبعد ازاین هم‌خواهدآورد این‌است‌که عدهٔ زیادی ازپیران ازکارافتاده پس‌انداز وممرمعاش مستقل وکافی‌ندارند وآنچه ازمحل حقوق بازنشستگی یابیمه‌عاید عده‌ای ازآنان‌میشودباهمه‌کوششی‌که برای‌برطرف ساختن‌کمبود آن بعمل می‌آید بواسطهٔ افزایش بی‌حساب هزینه‌هـای زندگی کفاف زندگانی آنـان را نمیدهد علی‌الخصوص‌که این پیران بهیچوجه قادربادارهٔ کردن‌خودنیستند مثلاً اگرتنهاازخانه‌بیرون بروند راه‌گم می‌کنند وبیشتر درمعرض آفات وخطرهـای رفت وآمدها و تصادف باوسایط نقلیه هستند وآسیب پذیری وجودشان هم خیلی بیشتر ازجوانهااست ولذا احتیاج بپرستار ومواظبتهای مخصوص‌دارند. واین‌امراسباب‌زحمت‌وهزینه‌اضافی‌است‌که درآمد خود سالخوردگان وکسان آنان کفاف‌آنرا نمیدهد ازطرف‌دیگر برکنارشدن ازکارومخصوصاً محدودشدن فعالیت وروابط‌اجتماعی از هرحیث درجسم وروان آنان اثربد می‌گذارد و موجب مزید ناراحتیها و رنجوریشان می‌شود همچنین نیازمندیشان بمساعدت وتوجه دیگران باستقلال وشخصیت آنان لطمه می‌زند ویك حال زبونی درآنان بوجود می‌آورد تاآنجاکه گاهی بعضی از آنهـا خودکشی می‌کنند واین وضع چنانکه اشاره شد منشاءیك سلسله مسائل ومشکلات‌اجتماعی واقتصادی مهمی‌است‌که دربعضی ممالك راقیه مورد توجه می‌باشد و برای بررسی آنها وچـاره اندیشی انجمن‌ها وکنگره‌ها ترتیب داده میشود ومؤسسات وآسایشگاهها وپیرخانه‌ها یاخانه‌های پیران‌تأسیس‌می گردد ودرجاهائی‌که‌این قبیل‌تشکیلات‌نیست وضع‌انسانهای ازکارافتادهٔ نادار بصورت‌خیلی اسفناك درمی‌آید. آقایان‌همکارانیکه‌دربیمارستانها بوده‌اند وهستند ملاحظه فرموده‌اندکه کسان این قبیل افراد چگونه ببهانه‌های مختلف وبااصرار زیادخواستار بستری‌شدن ونگهداری شدن‌آنها دربیمارستان می‌باشند وگاهی آنهارا در بیمارستان ول می کنند ومی‌روندهمان‌کاری‌که درقدیم‌طوایف بدوی وکوچ‌نشین‌می کردند و پیرانشان را دربیغوله‌ها وبیابانها رهامی‌نمودند تااز گرسنگی

۱ـ تاریخ حبیب‌السیر ص ۱۷۲ جزء دوم ازمجلد دوم .

۲ـ بدنیست بدانیدکه حافظ درمقابل پیری حاصل ازاندوه و رنج بجوانی حاصل ازنشاط وخوشی هم قایل بوده است چنانکه‌گفته‌است :

هرچند پیروخسته دل وناتوان شدم　　هرگه‌که یاد روی توکردم جوان شدم. همچنین‌گفته‌است:گرچه پیرم توشی تنك درآغوشم‌گیر　　تا سحرگه زکنارتوجوان برخیزم.

بمیرند یا طعمهٔ درندگان بشوند و گاهی هم آنانرا عمداً باترتیبات مختلف تلف می‌کردند(۱).

من در اینجا درصدد شرح دادن تمام مشقات پیری و مشکلات ناشی از آن نیستم و حاجت بتوضیح زیادی هم نیست زیرا آنانکه پیرند خود بخوبی می‌بینند و می‌دانند که پیری چیست و آنانکه جوانند خواه ناخواه و انشاءالله به پیری خواهند رسید و خواهند دانست که پیری یعنی چه. ولی برای آنکه موضوع را کاملاهم مسکوت عنه نگذاشته و بقول معروف درز نگرفته باشم بذکر وصف شاعرانه‌ای که مرحوم جلال‌الممالك ایرج میرزا از پیری کرده است و نمایندهٔ وضع مزاجی و روحی پیراست اکتفا می‌کنم. ایرج میرزا تقریباً ازجوانان زود پیر گشته بود و بپیری نرسید و درحدود ۵۶ سالگی با سکته‌ای که معلوم نشد قلبی بوده است یا مغزی و در هرحال عارضه‌ای بوده‌است که مبتلاء به پیران فرتوت می‌باشد در گذشت. او این اشعار را در ایامی که شکستگی خود را درمی‌یافته است سروده است :

دلم زین عمر بی‌حاصل سرآمد — که ریش عمرهم کم‌کم درآمد
نه‌دردل‌عشق و نه‌درسرهوس‌ماند — نه‌اندر سینه یارای نفس ماند
گهی دندان بدردآید گهی‌چشم — زمانی معده می‌آید سرخشم
نخوابد موی صدغم برشقیقه — فزاید چین عارض هر دقیقه
بدین‌صورت که ریزد مویم‌ازسر — همانا گشت خواهم اشترگر
الاموت یبـاع فـاشتریه — فهـذا العیش مالا خیر فیه

این شعر عربی آخر از ایرج میرزا نیست واز ابومحمد حسن‌بن محمدبن‌هرون‌المهلبی که‌وزیرمعزالدوله‌دیلمی (برادرعمادالدوله و رکن‌الدوله فرزندان بویه) بوده‌است می‌باشد(۲)

۱- من پس ازنوشتن این مقاله روزی در ضمن مرور باخبار مربوط بعلوم پزشکی و زیست‌شناسی سالنامه‌ای (Journal de - Lannée) که همه ساله ازطرف موسسهٔ لاروس منتشر میشود تصادفاً بخبری برخوردم که آنچه را من درنظر داشته و در مقاله‌ام به‌آن اشاره کرده‌ام تأیید می‌کند باین مناسبت من خلاصه آنرا در این جا نقل می‌کنم : در سال ۱۹۶۷ ، روزی در قصبه‌ای نزدیك شهر روان (Rouen) فرانسه جوانی بنام فرانسوا در حال مستی اظهار می‌کند که مادر بزرگش را کشته است مردم حرف اورا بریرت ویلاگوئیهای مستی حمل می‌کنند ولی زاندارمهای محل بفکر تحقیق می‌افتند و معلوم میشود که حرف فرانسوا هوائی نیست واو واقعاً قاتل مادر بزرگش می‌باشد. قضیه ازاین قرار بوده است که خانم ژولین مادر فرانسوا بواسطهٔ درخانه ماندن مادر پیر عاجزش ناراحت گردیده واز او سیر شده بوده‌است ودختر بزرگش ژانین ونامزد اوهم میخواسته‌اندکه هرچه زودترخانه ازوجود پیرزن زیادی پرداخته شود تاآنها عروسی بکنند وباراحتی بیشتری بکام دل برسند شبی همه باهم مشورت می‌کنند وقرارمی‌گذارندکه فرانسوا مادر بزرگش را به‌آرامی خفه‌کند واو اینکاررا می‌کند. طبیعی‌است‌که مردن‌پیرزن علیل‌وعاجزی امر مهم وجالب توجهی نبوده است واهل قصبه آنراکاملا عادی تلقی می‌کنند وطبیب‌گواهی‌نویس هم سهل‌انگاری می‌کند وتشریفات‌کلیسا ودفن نیز بطور معمول برگزار میشود تاآنکه سبك سری وبرحرفی فرانسوا اسباب جلب توجه زاندارمها وکشف جنایت می‌گردد . دراثر این‌کشف زاندارمها درباب علت مرگ پدر بزرك فرانسوا وژانین (جدپدری) نیزکه چندی بیش اتفاق افتاده بوده است بشك می‌افتند وبازپرسیها وتحقیق را ادامه می‌دهند . بالاخره خانم ژولین و دخترش اعتراف می‌کنند که اورا نیز بامشورت هم وهمداستانی نامزد ژانین بدست ژاکلین دختر کوچکتر ژولین بتدریج بامرگ موش مسموم کرده بگور فرستاده‌اند تا از زحمت جا تنگ کردن او برهند وبافراغت بیشتری بتماشای تلویزیون بپردازند وحاصل آنکه خانم ژولین و پسر و دودختر و دامادش درهردو جنایت همداستان بوده و همکاری کرده‌اند وفقط شوهر ژولین غافل وبی‌خبر بوده است وشاید زن وفرزندانش پس‌از رفع زحمت پیرمرد وپیرزن‌جاتنگ‌کن بفکر کندن‌کلك او هم می‌افتاده‌اند . دادگاه ژولین و پسرش فرانسوا را بحبس‌ابد وژانین را به‌بیست سال وشوهرش را بده سال حبس و ژاکلین را بحبس قابل ابتیاع محکوم می‌کند وپدر و یك پسر کوچکتر تبرئه میشوند .

از این قبیل بزهکاریها همیشه ودرهمه جای عالم زیاد بوده‌است وهست ومادر سالنامه وتاریخهای مختلف گاهی شرح چندتائی از آنها را میخوانیم و مطلع می‌شویم واز همین نمونه‌ها میتوان دانست‌که متأسفانه هنوز عده‌ای از افراد بشر قساوت وددمنشی روزگار توحش را دارند منتها دراثر بوجود آمدن مذهبها وبعضی قوانین وحکومتهای قانونی و تشکیلات مثلا دادگستری و انتظامی وغیره‌که نتیجهٔ فکر وکوشش پیغمبران و عدهٔ انگشت شماری مردمان صالح ونیکوکار وبقول سعدی آدمی می‌باشد ظاهراً تاانداز‌ه‌ای‌ازشرارتها وحشیگریها پیشگیری میشود امااز‌طرف دیگرآدمیزادهاهم مکارتر ومزورترشده‌اند وجنایتهاراطوری‌مرتکب میشوند و عناوینی بآنها می‌دهندکه بسهولت بچگونگی ومنشاء واقعی آنها پی‌برده نمیشود وفقط‌گاهگاهی راز جنایت وآدم کشیهـایی ازپرده بیرون می‌افتد و چند نفری از مجرمین وبزهکاران‌گرفتار میشوند وبمجازاتی می‌رسند یانقط لعنت ونفرینی نثارشان می‌گردد ومردمی‌که اگر باآنان همعصر بودند یااز منافع وغنایم آدمکشی وجنایات آنها سهمی داشتند از جان ودل باآنان همکاری می‌کردند یاافزودن القابی باسم آنان از قبیل ضحاك سفاك ومعاویهٔ ملعون ویزید پلید وچنگیز خونریز و آیشمان جانی وغیره تظاهر بانسانیت ونیکمردی می‌کنند ومردم خوش‌باور دیگر را خوشدل و ساکت می‌سازند ودیگر ابداً بفکر این نمی‌افتندکه بطور جدی در صدد جلوگیری از جنایتها وموجبات آنها برآیند وترتیبی بدهند وروشی اتخاذکنندکه اتسانها واقعاً از تجاوزات ودشمنیها واعمال وحشیانهٔ همنوعانشان در امان بوده باشند .

۲- سرگذشت این وزیر فاضل دست ودل باز وادب پرور خالی ازشگفتی نیست وممکن است برای جوانان وحتی‌سالخوردگانی‌که چنانکه میخواسته‌اند به‌آرزوهای‌خود نرسیده‌اند درس‌عبرت ومایهٔ تاسی‌باشد ومن‌خیلی‌مختصرمی‌گویم. مهلبی از یکی‌ازخاندانهای اصیل عرب وازبزرگان مهلب بن‌ابی صفره ازدی سردارمعروف‌بنی‌امیه بود و با وجود این درجوانی بسیار درویش وتنگدست بوده وبرای یافتن‌کاروکسب معاش از زادگاه خود ببغداد سفر می‌نماید. درراه روزی هوس گوشت می‌کند ولی پولی‌که‌گوشت بخرد نداشته‌است. در وصف دلتنگی‌وسختی‌میمتش این‌چند بیت را می‌سازد: الاموت یباع فاشتریه فهذا العیش مالاخیرفیه الاموت لذیذالطعم یأتی یخلصنی من‌العیش‌الکریه اذا ابصرت قبراً من‌بعید وددت لوانی معایلیه الارحم‌المهیمن‌نفس‌حر تصدق‌بالوفات علی‌اخیه وبرای‌همسفرش‌که عبدالله صوفی‌نامی بوده است میخواند عبدالله دلش بحال او میسوزد وگوشتی میخرد وخوراکی‌تهیه می‌کند وباو پیشکش میکندسدربغدادکار مهلبی‌کم‌کم بالا میگیرد تابوزارت معزالدوله میرسد همسفرسابقش‌این‌دوبیت‌را باو می‌نویسد : الاقل للوزیر فدته نفسی مقالة مذکرماقدنسیه اتذکراذتقول لضنك عیش الاموت یباع فاشتریه مهلبی خیرواحسان رفیق قدیمش را بیاد می‌آورد وفوراً هفتصد دینار برای او می‌فرستد واحضارش می‌کند وشغلی‌که رفاهیت او را تأمین‌کند باو می‌دهد .

در روزگارمانه میتوان پیران ازکارافتادهٔ بیکس‌را برسم طوایف بدوی روزگاران گذشته دربیابانها رهاکرد ونه‌میتوان درخانه‌ها نگاهشان داشت وبرنجها ومحرومیت‌های آنان بی‌اعتناماند خاصه که بسیاری از آنان هم اصلاخانه ندارند پس بـاید مؤسساتی باشندکه ازآنان نگهداری‌کنند و وسایل زندگانیشان‌را درخور احتیاجاتشان فراهم سازند وعلاوه‌براین استعدادکارکردن‌عده‌ای از آنان راکه می‌توانندکاری بکنند باطریقه‌ها و تدابیر مناسب تقویت‌کنند و افزایش بدهند وکاری نظیر شغلهایی‌که در جوانی داشته‌اند و مناسب باتوانایی و وضع مزاجی و روحی آنان باشد بآنان رجوع‌کنند وبآنهایی‌که بکلی ازکار افتاده‌اند باروشهای علمی وتمرینها وورزشهای مخصوص ازنوتوانی‌ببخشند وکارهایی یادشان بدهند. این مسلم است‌که انسان تابکلی علیل نشده وهمهٔ هوش ودرك خودراازدست‌نداده‌است استعداد فراگرفتن‌وآموختن وبکار بستن آموخته‌هارا دارد وممکن است در پیری هم‌کارهایی یاد بگیرد وباآن‌کارهاهم درآمدی داشته باشد وهم ازرنج‌ومحنت بیکاری برهد. بیکاری خود دردبسیار بدی است وبیشترازهرچیز جان وتن انسان را می‌فرساید ومی‌کاهد ومخصوصاً جوانان راکه تحرك سرشار وشور واستعداد فـراوان دارند بـانحطاط و اقسام اختلالات جسمی وروانی وبالاخره بفساد و عصیان سوق می‌دهد.

در عالم پزشکی هم در بحث سالخوردگی این سؤال پیش آمده است‌که آیاحالات مرضی جسمی وروانی پیری باعوارض سنهای دیگرفرق دارد؟ وآیادرست است‌که درجنب تخصصهای گوناگون پزشکی تخصص دیگری تحت عنوان پیری شناسی یا بیماریهای پیری‌که درالسنهٔاروپائی‌برای‌آن‌اصطلاح‌ژرنتولوژی - Géronto logie[۱] وژریاتری (Gériatrie) راوضع کرده‌اند درنظرگرفت؟ وآیا اصلا ممکن‌است چنانکه اطبای متقدم مافکرکرده‌اندبرای حفظ وادامهٔ‌جوانی‌وجلوگیری پیری‌وبیماریهای‌خاص زمان‌پیری تدابیری اندیشید یالااقل ازشیوع وشدت‌آنها تااندازه‌ای‌کاست؟ و آیا ممکن خواهد بودکه بردسیهای مرتب و آزمایشهایی‌که هرچند وقت مکررشوند بعضی از عوارض پیری را پیش‌بینی‌کرد وبموقع مانع ازبروز آنهاگردید (۲).

من بادرنظرگرفتن حاصل تحقیقات ومطالعات محققین‌وتجاربی که درطی سی‌وهفت سال طبابت اندوخته‌ام معتقدم‌که جواب همه این‌سؤالها مخصوصاً سؤال اول‌مثبت است. ماوقتی وضع‌مزاجی وفیزیولوژیایی‌واستعدادگرفتن‌بیماریهاونیزسنخ‌بیماریهای‌پیران را باآن جوانان وکودکان مقایسه می‌کنیم بفرقهای زیادی بین آنها برمیخوریم ومی‌بینیم‌که بسیاری‌ازبیماریهای‌پیران‌ومخصوصاً احساس و واکنش مزاج آنان در مقابل بیماریها و اندازهٔ علاج پذیریشان باآنچه درجوانی وکودکی هست تفاوت‌کلی‌دارد(۳). همچنان‌که مزاج‌کودکان و بیماریهای آنان و واکنش‌ها و علاج پذیریهاشان باآن بزرگسالان متفاوت می‌باشد.

بی‌ثباتی وضع مزاجی ونـاپایداری سلامتی شخص مسن برکسی پوشیده نیست چنانکه غالباً اتفاق می‌افتد ومی‌بینیم‌که یك عارضهٔ ساده یایك تصادف و صدمهٔ جسمی یایك تکان روانی و عصبی ویك سکته(که نزدکودکان و جوانان تقریباً هیچ اتفاق نمی‌افتد مگر درضمن‌بیماریهای عفونی وخونی‌سخت) نزدسالخوردگان عواقب پایدار و وخیم دارد و در بسیاری از موارد در ظرف مدت بسیار کوتاه یابلافاصله وضع جسمی و روانی یك شخص مسن راکه تا زمان رخ دادن حوادث مذکورسالم وسرحال بنظرمیرسید بکلی دگرگون می‌سازدواوراازکارمی‌اندازدیابزندگیش‌خاتمه میدهد. موضوع مهم وتأسف آور دیگر عجزطبیب در مقابل این اتفاقات و نارسا یا بی‌حاصل بودن معالجات و اقدامات او در بسیاری از مواردست‌وخلاصه‌آنکه‌طبابت‌پیران‌کاربسیار پرمسئولیت وپیچیده ومشکلی‌است وجرأت ومهارت وتجربه زیاد ومطالعات مخصوص

۱- ژرنتولوژی Gérontologie مشتق از کلمه یونانی «Gérontos» بمعنی پیراست وGériatrie یا Geriatrics (انگلیسی) مرکب ازکلمات یونانی«Geras» بمعنی پیری و«Iatrike» یعنی جراحی وطبابت است.

۲- اطبا از زمانهای قدیم دراین فکر بوده‌اند وتدابیری می‌اندیشیده‌اندکه بوسیله آنها پیری را بتأخیر بیندازند درقـانون ابن‌سینا فصل مخصوصی هست بـاعنوان «المقالةالاولی من‌الفن السابع من‌الجزء الثـالث : فی‌مایبطئی بالشیب-ص۲۷۱ چاپ بولاق» دراین فصل ابن‌سینا درضمن ذکرغذاهائی‌که آنها را برای حفظ جوانی مفید می‌دانسته‌است نوشته است : «ولحوم الافاعی حافظة للشباب والقوة اذا اعتید اکلهـا» یعنی‌گوشت مـارها حفظ‌کننده جوانی وقواهست درصورتی‌که بخوردن آن اعتیـادی حاصل شده باشد . این قبیل مطالب محققاً مبتنی برحدس وقیاس بوده است ودلیل تجربی وعملی برای آن ذکر نشده‌است .

۳- پزشکان متقدم نیز متوجه نایکسانی مزاج پیران وجوانان وتفاوت بیماریهای آن بوده‌اند ودربهداشت ومعالجهٔ هریك از دوگروه تدابیر ودرمانهای خاصی‌درنظر می‌گرفته‌اند . درقانون ابن‌سینا تعلیم مخصوصی درباب تدبیرمشایخ (معالجه پیران) هست مشتمل برشش فصل (التعلیم الثالث من الفن الثالث من الکتاب الاول ص ۱۷۷ چاپ بولاق) . مشایخ درفصل اول این تعلیم‌که درکلیات مربوط بهداشت پیران‌است نوشته است : «وینفعهم‌جداً الدلك المعتدل فی‌الکمیته والکیفیه‌ثم‌الرکوب والمشی ان‌کانوا یصعفون عن‌الرکوب» مشتمالی‌که سابقاً درحمامها معمول بوده مبتنی بوده‌است برهمین دستور ودلاکها (مشتمال دهندگان) کسانی بوده‌اندکه برای دلك یامشتمال استخدام می‌شده‌اند وکارشان‌کم‌کم بشست‌وشو دادن وکیسه‌کشیدن منتهی شده است .

لازم دارد که ممکن است موضوع تخصصی‌را تشکیل بدهند و باین ترتیب بحث پزشکی پیران یا (Gériatrie) پیش آمده و تدوین شده است ومتخصصینی بآن می‌پردازند. یك جهت اهمیت واشکال پـزشکی پیران هم این‌است که پیران چنانکه گفتم خلق وخو و وضع روانی مخصوص دارند . باین جهت روان پزشکان در مورد طبابت پیران پارافراتر گذاشته و درجنب تخصص پزشکی پیران وروان پزشکی تخصصی باسم‌روان پزشکی‌پیری (Gérontopsy-chiatrie) در نظر گرفته‌اند . بنابراین مقدمـات وقتی طبیب سروکارش بابیماران پیر یا پیران بیمار می‌افتد علاوه بردرمـان ودستور پرهیز که نزد بیماران جوانان تقریباً کافی است بایدیك سلسله تدابیر دیگرهم درنظر بگیرد و عملی کند از قبیل بموقع بحرکت وبرخاستن ازبستروادا‌شتن وتعلیم‌وتطبیق مجدد حرکات و کارهـایی که بیمار در هنگام سلامتیش داشته است با تمرین‌ها وماساژهای مناسب وازهمه مهمترانگیزش هوشی وروانی آنان [۱] همچنین باید ازتکرارآزمایش‌خون وادرار والکتروکاردیوگرافی و رادیوگرافی ریتین وسنجش میزان‌کار قلب وریه‌وکلیه تاآنجا که امکان هست غفلت نکند و قصور نورزد بـاین ترتیب ملاحظه می‌فرمائیدکه طبابت‌پیران که‌باوجودتخصصی‌بودنش‌بازهرپزشکی موظف میشود بآن بپردازد بسیار مشکل‌تر ومستاصل‌کننده‌تر از طبابت کودکان وجوانان است.

اما اقدامات وتدابیری‌که ممکن‌است قوای جوانی رابیشترحفظ کنند وبعبارت دیگرپیری‌را بتأخیر بیندازند شك نیست‌که بسیار مفید ومؤثر می‌باشند ومامفید بودن آنهارا بخوبی در می‌یـابیم همچنین هیچ‌شك نیست‌که باتکمیل وبسط آنها وهمگانی شدنشان نتایج خیلی‌خوب حاصل خواهد شد.

من امیدوارم و آرزو می‌کنم‌که همکاران من از پیروجـوان‌که باهمیت امورمربوط پیری ومخصوصاً پزشکی‌آن درایران واقفند (و بهمین مناسبت عدهٔ ازآنـان بتشکیل دادن سمپوزیوم مربوط بامور پیران درایران اقدام فرموده‌اند) درتعقیب این‌مقال بروز افزونی‌اهمیت مسائل مزبوراز‌لحاظ‌اجتماعی واقتصادی و بهداشتی بیشتر توجه داشته و جنبه‌های خاص این شعبه از پزشکی را در نظر بگیرندهم درصددتأسیس مطب‌ها ودرمانگاهها‌وآسایشگاههای مخصوص پیران وپیرخانه‌ها برآیند ومقامات وجمعیتهای‌مربوط را بتأسیس آنها تشویق ورهبری نمایند وهم در معالجهٔ پیران با تازه‌ترین ومناسب‌ترین وکم‌خرج‌ترین طریقه‌ها وترتیبات اقدام فرمایند، ازقدیم گفته‌اند آرزو ازجوانان عیب نیست.

۱ـ Animation Intellectuelle et mentale.